

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات  
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا  
س ۱۰، ش ۱ (پیاپی ۲۰)، بهار و تابستان ۱۳۹۸

## تحلیل درد و رنج بشری در اشعار منوچهر آتشی

دکتر ناصر نیکوبخت

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دکتر رحیم سلامت‌آذر

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اردبیل، دانشگاه پیام نور، اردبیل، ایران

### چکیده

یکی از ساحت‌های مهم روان‌شناختی انسانی، مسئله «درد و رنج» است که از مهم‌ترین وجوه تراژیک زندگی انسان‌هاست. این مسئله در هنر و ادبیات به طور عام، و در ادبیات معاصر به گونه‌ای خاص منعکس شده است که بررسی و تحلیل آن نیازمند تحقیقی وسیع و گسترده است. شعر فارسی که از دوران مشروطه به بعد، اجتماعی‌ترین دوران خود را آغاز نموده است، به دایره اجتماع و مردم و مسائل انسان معاصر وارد می‌شود تا وسیله‌ای شود برای بیان دردها و آلامی که مردم با آن مواجه هستند. منوچهر آتشی از جمله شاعران معاصر است که درد و رنج بشری در شعرش نمود بارزی دارد. او با پشتوانه ادبی و معرفتی کشور خود‌آشناس و به مسائل انسانی توجه ویژه‌ای دارد. در این مقاله سعی شده است تا مفهوم درد و رنج، علل پیدایش و راه‌های رهایی از آن از منظر شعر آتشی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. بررسی شعر آتشی نشان می‌دهد هر دو مقوله درد و رنج (فردی و اجتماعی) به طور گسترده‌ای در اشعار او بازتاب داشته است. خاستگاه درد و رنج در شعر آتشی عمدتاً معرفتی و اجتماعی است و رویکرد نوستالژیک دارد. وی برای تقلیل آلام بشری مولفه‌هایی از قبیل: آرزوی رهایی و آزادی، آگاهی بخشی، دعوت به مبارزه اجتماعی، سفر و سازگاری با طبیعت را مطرح می‌کند؛ همچنین نقیضه‌گویی، توازن آوایی، رنگ، نمادگرایی از سازکارهای القای معانی درد و رنج در شعر آتشی محسوب می‌شود.

**واژگان کلیدی:** درد، رنج، ادبیات معاصر فارسی، عناصر ادبی، منوچهر آتشی

## ۱- مقدمه

منوچهر آتشی (۱۳۸۴-۱۳۱۰ ه. ش) در روستای دهرود دشتستان از توابع بوشهر دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در محل زندگی خویش انجام داد و در همان دوران ابتدایی متأثر از معلم خویش آقای شرکاء، با ادبیات و شعر و تاریخ و گذشته ایران و بوشهر آشنا شد (تمیمی، ۱۳۸۵: ۴) و سپس در دبیرستان سعادت بوشهر سیکل اول را گذراند و در سال ۱۳۳۰ برای گذراندن دانشسرای مقدماتی راهی شیراز شد و بعد از اتمام تحصیل در شیراز به بوشهر برگشت و در بندر ریگ به شغل معلمی مشغول شد (همان: ۶۵). سپس در سال ۱۳۳۹ به تهران آمد تا تحصیلات دانشگاهی را در رشته‌های علوم تربیتی و ادبیات انگلیسی ادامه دهد. پس از اتمام لیسانس در سال ۱۳۴۳ مجدداً به بوشهر برگشت و در آموزش و پرورش مشغول به کار شد (همان: ۲۳۲).

زندگی آتشی فراز و نشیب‌های زیادی داشته است، وی مدت زیادی از عمر خود را در بوشهر و در کنار مردم خونگرم آنجا گذراند، با درد و رنج و سختی‌های جنوب خو گرفت تا جایی که تأثیر این امر در شعرش هویداست و سپس وسوسه زندگی در پایتخت، او را به تهران کشاند.

آتشی با انتشار کتاب «آهنگ دیگر» جای خود را در شعر معاصر مشخص نمود. «از ویژگی‌های بارز شعر او این است که از آغاز تا انجام شاعری هیچ‌گاه دلبسته حزبی نشد که شعرش رنگ و روی حزبی یا مرامی به خود گیرد و از این جهت شاعری است در خور اعتنا و احترام». (زرقانی، ۱۳۸۳: ۶۰۰-۵۹۹)

آثار وی عبارتند از مجموعه‌های: آهنگ دیگر، آواز خاک، دیدار در فلق، بر انتهای آغاز، گزینه اشعار، وصف گل سوری، گندم و گیلاس، زیباتر از شکل قدیم جهان، چه تلخ است این سیب، حادثه در بامداد، باران برگ ذوق: دفتر غزل‌ها، اتفاق آخر، خلیج و خزر، غزل غزل‌های سورنا، ریشه‌های شب.

درد و رنج مسئله‌ای وجودی است که هر انسانی را به تأمل و تعمق درباره چرایی می‌کشاند. بدین جهت متفکران دینی، عرفا و ادبا به موضوع چیستی و انواع درد و رنج، علل و آثار و نتایج آن پرداخته‌اند. غرض ما در این پژوهش بررسی مفهوم درد و رنج در اشعار منوچهر آتشی با نگاهی به رنج‌های فردی و شخصی، دردهای اجتماعی و انسانی اوست.

با نگاهی گذرا به پژوهش‌های انجام شده درباره منوچهر آتشی و اشعارش که در موضوعات مختلفی همچون سبک‌شناسی، نقد و تحلیل درونمایه، موسیقی شعر، عرفان آتشی، نوآوری‌های سبکی و بیانی و موضوعاتی از این قبیل، درمی‌یابیم که تأمل و تعمق در این مبحث امری ضروری است و پرداختن به این جنبه از آثار وی می‌تواند نگاهی نو و

ابداعی به مفهوم درد و رنج باشد.

## ۲- بحث و بررسی

### ۲-۱- درد و رنج در اشعار آتشی

درد و رنج در شعر آتشی به صورت کلی و انتزاعی مطرح نشده است، بلکه نگاه جزئی‌نگر شاعر آن را با مصداق‌های مجزا و ملموس به تصویر کشیده و آتشی توانسته با استفاده از عناصر و فضاهای طبیعی در تصاویر و تمثیل‌های شعری، و تجسم غم و اندوه، زمینه القای معنی درد و رنج را به مخاطب فراهم سازد و در کل تابلویی از درد و رنج‌های فردی و اجتماعی را در برابر چشمان مخاطب به نمایش گذارد؛ در مجموع می‌توان گفت: درد و رنج انعکاس یافته در شعر آتشی در پیوند با احساسات و عواطف درونی و اجتماعی او به تصویر کشیده شده است و در فرایند شکل‌گیری گفتمان درد و رنج در شعر او، هم زمینه‌های زیستی- روانی، شخصیتی آتشی و هم زمینه‌های فرهنگی، سیاسی- اجتماعی عصر او دخیل بوده‌اند؛ بنابراین می‌توان درد و رنج در شعر او را هم ناشی از «من فردی» و هم برخاسته از «من اجتماعی» او دانست و آن را در نگاهی جامع به دو دسته تقسیم کرد:

الف: نوستالژی و رنج فردی

ب: درد و رنج اجتماعی

### ۲-۱-۱- نوستالژی (nostalgia):

اندوه‌گینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن‌حزنی که به واسطه میل به دیدار دیار خود ایجاد شود، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته باشد. دل‌تنگی به سبب دوری از وطن یا دل‌تنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت (Homesickness) و حسرت گذشته ترجمه کرده‌اند.<sup>۱</sup>

نوستالژی یک احساس طبیعی و عمومی و حتی غریزی در میان نژادهای گوناگون و به طور کلی تمامی انسان‌هاست. به لحاظ روانی، زمانی این احساس تقویت می‌شود که فرد از گذشته خود فاصله می‌گیرد. از دیدگاه «آسیب‌شناسی روانی»<sup>۲</sup> (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱)

۱- معنی لغوی «نوستالژی» به ترتیب از فرهنگ‌های، انوشه، لاروس، نفیسی، آکسفورد و انوری ذیل همین واژه

است.

۲ - Pscynopathology که به آن «روان‌شناسی مرضی» یا «روانشناسی رفتارهای غیرعادی» نیز اطلاق

می‌شود. دانشی است که با استفاده از روش‌ها، مفاهیم، اصول، قوانین و کشفیات علوم روان‌شناسی و روان پزشکی اول

به شناخت رفتارهای غیرعادی انسان می‌پردازد. (شاملو: ۱۱)

نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشته پر اقتدار نشأت بگیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبه‌رو می‌شوند یا سلامتی‌شان به خطری افتد یا به پیری می‌رسند اولین واکنش آن‌ها راهی برای گریز است؛ اما در بسیاری از اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پرشکوهی داشته‌اند.

در تعریف نوستالژی، مشخص شد که هر نوع احساس دل‌تنگی و حسرت برای بازگشت به گذشته و یا آینده‌ای آرمانی را نوستالژی می‌گویند؛ خواه این بازگشت، بازگشت به وطن، معشوق، کودکی و نوجوانی، خانواده، آشنایان، اساطیر کهن، و حتی دل‌تنگی برای آینده‌ای آرمانی باشد. بر اساس این تعریف و با بررسی دفترهای شعری شاعر مشخص شد که مهم‌ترین درون‌مایه‌های نوستالژیک شعر آتشی در جدول زیر قابل طرح است:

اندیشه‌های نوستالژیک

در شعر آتشی

آرمان شهر

غم غربت مدرنیته

نوستالژی دور از

معشوق

نوستالژی خاطرات

کودکی و جوانی

نوستالژی دوری از

سرزمین

### نوستالژی دوری از سرزمین

در حوزه ادبیات نیز هرگاه شاعر و یا نویسنده، شعر یا نوشته خویش را، آمیخته با احساسی از دل‌تنگی همراه با حسرت و اضطراب برای سرزمین خود نماید فردی غربت‌زده و دل‌تنگ برای سرزمین نامیده می‌شود.

آتشی یک روستازاده است. زادگاه او روستای «دهرود» دشتستان است. با وجود اینکه تنها سال‌های اندکی از عمر خود را در کودکی و نوجوانی در روستا گذرانده، همیشه با عشق و شور خاصی از آن سال‌ها و خاطرات شیرین آن روزها می‌گوید:

از جاده معطر پشک و غبار، گله میش / آنک سفیده می‌زند از شیب تپه‌ها / با ما بیا با ما بیا / تا امتلاء دره پرسایه / که بوته‌های گرگم، در غلظت مه فلقی / بادام کوهی را / در شیب تند دامنه / دنبال می‌کنند... / با ما بیا / تا نوبه زار «کایدی» تا یوزخیزگردنه «بزپیر» تا مأمن

گرازان «گزدان» (آتشی، ۱۳۸۳: ۵۷-۵۶)

آتشی سال‌های زیادی از عمرش را دور از سرزمین مادریش سپری کرده و در بسیاری از اشعارش دل تنگ آن سرزمین شده، او در شعر «من کولی» چون کولی کوچیده‌ای به یاد وطن افتاده و «سوسه کاشتن» وجودش را لبریز کرده است، از اوضاع کنونی و اجتماع پیرامون خود به ستوه آمده، خواستار وطن مألوف است که در آن جا بیاساید و از صفای آن بهره ببرد:

ای آب‌های روشن / در «سنگ‌چال» های خشک! / ای آب‌های مانده ز رگبارهای پار! / چشم مرا صفا بدهید. / چشم مرا - کبوتر در بادمانده را / در سایه‌سار نی‌ها / در بوته‌ها پنا بدهید / دست مرا - که سوسه کاشتن در اوست / با موج‌های کوچک، با قطره‌های سرد / جلا بدهید... / من کولی ز طایفه وامانده‌ام / و مانده‌ام ز قافله / تنها میان صحرا، تنها میان کوه / میخ سیاه چادر خود را می‌کوبم هر شب ... (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۳۰۹)

### ب-۲) نوستالژی خاطرات کودکی و جوانی

آتشی، بازگشت به صفای دوران کودکی و اصل انسانی را راه‌گزینی از وحشت تمدن می‌داند.

در این سماع مبارک - که جای مولانا خالی است - از چه بگویم؟ / از کوچه‌های شهرم / که کودکی مرا / در آینه‌های شکسته به تماشا گذاشته‌اند حالا / و شما می‌بینیدش / از کوچه‌های تنگ آشتی و قهر به دبستان گلستان می‌رود... / کودکی که هنوز / هفتاد و دو سالگیش را به صحرا می‌برد / و واژه‌هایش را / نزدیک مرتع بزغاله‌ها می‌چراند (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۸۹۹-۱۸۹۸) بعد از دوران کودکی و گذر او بر روستا، دوران غریب‌شده دیگر، دوران جوانی آتشی است؛ دورانی که در ادامه دوران پیشین است بی‌هیچ تفاوتی و تنها تجربه‌ای نامأنوس با روح بزرگ انسانی او. در قطعه شعر «با یاد سال‌های دور جوانی» و «از پای سنگ صبور» حسرت سروده و مرثیه‌واری است بر روزهای پرشکوه جوانی از دست رفته آتشی؛ روزهایی که عقاب بود و از آفتاب، آفتاب تر، اما اکنون در حسرت بلند پروازی‌ها و شور و اشتیاق آن روزها می‌سوزد و از خود می‌پرسد:

کجا شد آن همه پروازها / کجا شد آن همه پر بر حصار ماه کشیدن / ستاره بازی‌ها / شهاب‌وار افق تا افق شیار زدن / دلیر و چالاک / به کاروان چابک مرغابیان یورش بردن / چو شعله / بال بلند برنده را / به دود تیره فوج عظیم ساز زدن (همان: ۱۶۱)

### نوستالژی دور از معشوق

در شعر شاعران امروز از جمله آتشی «عشق» بی‌واسطه‌ترین رابطه انسان با انسان است، به همین سبب زیباترین نمود یگانگی با طبیعت نیز نمود دیگری از زیبایی، یعنی وحدت

زیبایی‌های طبیعی و اجتماعی است. ادراک زیبایی نشاط بخش است و هنگامی که انسان همچنین یگانگی و هماهنگی، به خلق زیبایی می‌پردازد، زندگی سرشار از نشاطش را پدید می‌آورد، آن را گسترش می‌دهد، می‌افزاید؛ بنابراین برای آتشی، عشق مفهوم و تجسم خود را در شعر پیدا می‌کند و معنای وسیعی که از حد رابطه فراتر می‌رود و به رابطه با کل می‌انجامد (مختاری، ۱۳۷۱: ۱۳۳).

«عشق پر درد، درمانگر و پاک‌کننده نیز می‌شود، با اینکه جان عاشق را می‌سوزاند و او را اسیر حلقه یار می‌کند. بنابراین عشق هم درد است هم درمان.» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۵۰) در شعر آتشی، سیمای دو نوع معشوق را می‌توان دید: ۱- معشوق واقعی ۲- معشوق خیالی و می‌سراید:

امروز بی بهار سرسبز چشم تو/ از آشیانه پر نکشیدند/ و قوچ‌های وحشی دستانم/ در مرتع تنت نچریدند (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۱۹۲)

این شعر مبین ارتباط با معشوق واقعی است. مربوط به یک دختر شیرازی بیست ساله با چشمان سبز فام و گیسوان صاف مشکی (همان: ۲۱۲) که در نبود او شاعر از گل‌های ختمی و لادن یاد می‌کند که وقتی او را ندیدند، پژمرده شدند و بعد خودش که در بی‌بهرگی از وجود معشوق کلافه شده و در دوری از معشوق خود را خسته و افسرده می‌بیند و تنها با بهار چشمان سبز معشوق و بهره بردن از اوست که جان تازه‌ای می‌گیرد.

در اشعار مجموعه‌های «آهنگ دیگر»، «شکل قدیم جهان» و «گندم و گیلاس» عشق حضور پررنگی دارد و شاعر هر بار این عشق نافرجام خود را با جلوه و زیبایی خاص منعکس می‌کند.

آتشی به جز عشق نخستین خود، چندین بار دیگر هم عاشق شده و همه عشق‌های او نافرجام مانده‌اند. بر همین اساس، عشقی که از آن سخن می‌گوید، آکنده از درد و جدایی است. وی با شعر «غزل غزل‌های سورنا» که در ۶۶ سالگی سروده است نشان داد رویای خوش با معشوق بودن، محدود به دوره جوانی شاعر نبوده و در تمام عمر، با آن زندگی می‌کرده است: «بیایی و پای نازکت آب بدهد/ آهوی نخ‌نمای قالی را تا از پس پنجاه سال تشنگی/ سیراب، موی نو برآورد و/ چالاک خیز بزند فراز چکاد و بایستد آن بالا/ شاخ در شاخ آفاق بامداد» (اتفاق آخر، ۱۳۸۶: ۱۳۰۲)

### غم غربت مدرنیته

آتشی از دهه هفتاد به بعد مرتب به خارج از ایران مخصوصاً به امریکا مسافرت می‌کرد. وی «در سال ۱۳۷۲، میهمان اصلی کنفرانس «سیرا» وابسته به مرکز تحقیقاتی خاور نزدیک در دانشگاه کالیفرنیا - لس آنجلس UCLA بود. موضوع اصلی کنفرانس «دموکراسی

و موانع آن» بود. او هم عنوان اصلی کار کنفرانس را رعایت کرد، به شعر و ادبیات در ارتباط با دموکراسی و فقدان یا حضور آن حرف زد» (تمیمی، ۱۳۸۵: ۳۵۴). حاصل این سفرها آشنایی مستقیم آتشی با فرهنگ و تمدن غرب بود. همچنین حاصل این آشنایی او، ایجاد نوعی تحول یا بدعت در شعر معاصر بوده است و آن وارد ساختن بسیاری از واژگان و اصطلاحات مربوط به جهان متمدن کنونی در شعر است.

بسامد بالای واژگانی مانند «برگشت»، «بازگشت» و معادل آن‌ها در شعر آتشی نشان از این واقعیت دارد که شاعر در برابر مدرنیته که عوارض آن در نظر شاعر بسیار بیشتر از نفع‌های آن است، به برگشت می‌اندیشد. آرزوی برگشت به دامن زندگی ابتدایی، برگشت به صفا و صمیمیت قومی و فرهنگی، بازگشت به ارزش‌های انسانی و بازگشت به تمام آنچه هویت فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می‌دهد (آتشی، ۱۳: ۱۳۶۶، ۱۲۷۳، ۱۲۷۲، ۱۱۷۸، ۸۶).

غم غربت در جهان مدرن و گم شدن هویت او، سهمگین‌ترین و وحشتناک‌ترین غم در شعر آتشی است.

### آرمان‌شهر

آرمان‌شهر آتشی پیش از آن که یک شهر باشد، روستایی آرمانی، ایده آل و دلخواه است با طبیعتی بکر و دست نخورده. سرزمینی است با تنگه‌های ژرف نشنیده بانگ زنگ. یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های آتشی در عصر جدید قربانی شدن طبیعت در پای صنعت است او از اینکه با کشف نفت در روستای کودکیش، دهرود، درختان بید و بلوط و بن‌ریشه‌کن شده‌اند و به جای آن‌ها درختانی دیگر از جنس دکل‌های نفت روئیده‌اند، از اینکه کبک‌های چابک خوشبانگ از صدای مهیب سم اسب‌های سرب به دره‌های غربت پرواز کرده‌اند، سخت دلگیر است (آتشی، ۱۳۸۳: ب: ۱۴)؛ و برای فرار از این اوضاع ناخوشایند در رؤیاهای خود به دنبال سرزمینی دلخواه می‌گردد و برای دست یافتن به آن، کولی وار در کوچ جاودان است:

من کولیم / سرگشته تمام بیابان‌ها / و عاشق تمام بیابان‌ها... (آتشی، ۱۳۸۳: ج: ۳۹-۳۸)

آتشی به جای اینکه به جهان اساطیری سفر کند در آرزوی بازگشت به اصل خویش است. او نیز از غوغای شهر دل‌آرزده و رنجیده خاطر است و بازگشت به وطن مألوف را آرزو می‌کند. او از میدان‌های چراغانی‌شده شهر به تنگ آمده و چراغ‌های روشنی از جنس سیب می‌خواهد. او می‌خواهد به کوچه‌های خودش برگردد، کوچه باغی که اولین سیب سرخ را آدم از درختانش چید. او می‌خواهد به زیر درخت سیبی بایستد و در لحظه‌های مقدر پایانی بیتی از غزل آدم بخواند:

میدان‌ها و چراغانی‌تان / ارزانی‌تان!! / مرا به کوچه - باغ خودم بگذارید، تا / در راستای لادن

ونیلوفر / سفر کنم / زیر چراغ سیبی بایستم / بیتی بخوانم از غزل آدم / - در لحظه مقدر پایانی -  
/ آن‌گاه / یک خوشه یاس تر بردارم / بر بینی هوا بتکانم / و رد بشوم (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱ / ۷۴۰)

## ۲-۱-۲- درد و رنج اجتماعی

با ژرف‌نگری در اشعار و سروده‌های آتشی می‌توان فهمید که وی با وجود گرایش‌های رمانتیکی و عاشقانه در بعضی از دفترهای شعری، به هم‌نوعان خود نیز توجه داشته است و از همان دوره‌های آغازین دغدغه‌های اجتماعی خود را در برخی اشعارش نمایان کرده است و توانسته در عمق و ژرفای جامعه، برخی از مسائل و مشکلات محرومان را شناسایی کرده، در تصاویر شعری خود بگنجانند و نشان دهد که چگونه در اثر استیلای نظام ظالمانه و مستبد، قشر فقیر و زحمتکش جامعه رنج می‌کشد و روز به روز فقیرتر و درمانده‌تر می‌شود و دسترنج آنان را قشر مرفه و بی‌غم جامعه و همچنین ظالمان و استعمارگران به یغما می‌برند و چگونه تاروپودهای جامعه با فقر و درد و رنج در هم تنیده شده‌است؟

## ۲-۲- زمینه‌ها و عوامل درد و رنج بشری در نگرش منوچهر آتشی

### ۲-۲-۱- عوامل روانی - معرفتی

#### تنهایی انسان معاصر

با نگاهی در اشعار آتشی مشاهده می‌کنیم که مسائل متنوعی از جهان و بخصوص دنیای معاصر در شعر او منعکس شده است. یکی از تم‌های اصلی اشعار او پدیده صنعتی شدن جهان و مشکلات ناشی از آن است که آتشی برای بیان این مشکلات از اسطوره‌ها و جلوه‌های دینی هم استفاده نموده است.

آتشی در منظومه «خلیج و خزر»، بدون در نظر گرفتن حضور همه جانبه خدا در زندگی انسان، انسان را تنهای همیشگی می‌پندارد.

انسان همیشه/ در ورطه‌های هول و خطر خود را تنها می‌یابد/ حتی میان هزاران دوست/ حتی کنار یار/ این راز دردناک انسان است. (آتشی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۰۹۰)

#### سکوت و محافظه کاری و مشارکت ناپذیری

من مرغ آتشم همه پرواز/ اینک نشسته‌ام همه اندوه/ چشمم فسرد زین ره متروک/ جانم فسرد زین شب مکروه/ زین سرخانه قلمم خشکید/ زین خواب یاوه بالم فرسود/ آن دود قصه‌ها که سرودم/ اشکی ز هیچ چشمی نگشود (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۱۹)

شاعر خود را به مرغی آتشین، تشبیه می‌کند. می‌توان از این تشبیه دریافت که آتشی خواهان آزادی است. او در جامعه راکد و بی‌روح امیدوار یاری دیگران است، اما حاصل این نگرش و اندیشه تنها حسرتی است که در کلام شاعر نمایانده شده است. این موتیف در اشعار شاعران معاصر دیگر نیز دیده می‌شود آن‌جا که نیما می‌گوید: «غم این خفته چند،



خواب در چشم ترم می‌شکند» (نیما، ۱۳۷۱: ۶۶۳) با این فراز از شعر آتشی تجانس و همانندی دارد. مرغ آتش می‌تواند نماد بی‌قراری و نیروی بالقوه شاعر باشد با دلالت بر «پرواز». اما بی‌تفاوتی در قبال جامعه و به خواب غفلت فرورفتن دیگران، موجب گردیده تا امیدی که از وجود گرم شاعر هم‌چون آتشی شعله می‌کشد به سردی و یأس مبدل شود.

### مرگ اندیشی

یکی از موضوعاتی که از بدو پیدایش انسان تا کنون همواره همراه او بوده و ذهن او را مشغول داشته است، مرگ است. «که در یک دستگاه فکری به معنای پایان هستی است و در دستگاه فکری دیگر به معنی آغاز زندگی حقیقی است.» (لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۱۰) در واقع می‌توان گفت مقوله ازلی- ابدی مرگ در شعر تمام شاعران با بسامدهای مختلف منعکس شده است و هم‌چون دیگر مناسبات اجتماعی رنگ زمانه را به خود گرفته است. چنان‌که آتشی هم در این مورد اظهار می‌کند که: آب از سرم گذشته است/ اما هراس مرگم نیست (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۳۶۹).

مرگ هم مانند خواب و دیگر عناصر زندگی، در چشم آتشی زیبا نیست. برعکس نگاه سپهراب سپهری که همه چیز حتی کرکس را هم زیبا می‌بیند.

خواب زیبا نیست/ خانه زیبا نیست/ راه رفتن زیبا نیست/ مرگ؟/ مرگ زیبا نیست (همان: ۴۳۲)

تکرار کن/ لحظه‌های بازنیافتنی را/ خوابگردی کودکانه را در نخستین غروب‌های بهار دشت.../ تا چشم انداز احساس‌های گوارا را- با درنگی بی‌تابانه بر تجربه‌های دردناک-/ حصار رضایت کشم/ تا زندگی را بپذیرم/ تا به مرگ نیندیشم/ تا به «هیچ» نیندیشم/ تا اندیشه‌ای نداشته باشم (همان: ۸۵)

هرچند در شعر آتشی مانند مثال‌های ذکر شده، نمونه‌های بی‌شماری از نگاه‌های منفی به مرگ و در نتیجه، دل‌بستگی به دنیا وجود دارد، اما مصادیقی هم هست که یادآور نگاه‌های عرفانی است: محتوم بودن مرگ، عجین بودن زندگی و مرگ، تعلق مرگ به جسم و نه روح و ...

آن که گفت: مرگ، زندگی است/ یا گفت: زندگی مرگ است/ از دو نوع پرنده هم‌نوع گفت/ که به نوبت/ از یک آشیانه سود می‌برند/ (و چیست آشیانه/ در این میانه؟) (همان: ج ۱/ ۹۹۰)

برگ/ و جان/ بالغ که شوند/ گرفته می‌شوند/ از شیر زندگی/ تا فرو افتند/ و زندگی کنند/ در مرگ/ در خویش. (همان: ۸۱۸ و ۸۱۹)

آتشی با پرداختن به موضوع مرگ، محتوم بودن آن را یادآور می‌شود. همین امر

زمینه‌های نگاه عرفانی‌تر به مرگ را در ذهن او ایجاد می‌کند. او حرکت هرچیز و حتی لحظه‌ها را رو به زوال می‌بیند و مقصود نهایی را مرگ می‌داند. چنین نگرشی سبب می‌شود تا او پیوسته حضور مرگ را در زندگی احساس کند و این دو مفهوم را با یکدیگر عجین بداند؛ طوری که نام دیگر دنیا را مرگ بگذارد و انسان را هر لحظه در حال تجربه مرگ ببیند.

### ناآگاهی و غفلت

آتشی غفلت و ناآگاهی مردم جامعه را این‌گونه با به‌کارگیری نماد آهو بیان می‌کند: نه گله‌ای که پای کشان و نفس زنان/ سنگین کند سکوت شیش را ز گرد خویش/ نه زنگ کاروان گرانبهار خسته‌ای/ کز خواب خوش مانند آهوی خفته را/ - غافل ز مرگ خویش - (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۳۱)

در این شعر، آهوی خفته نماد انسان‌های جامعه و افراد غافل و ناآگاهی است که خطرات راه را احساس نمی‌کنند و در خواب غفلت فرورفته‌اند که این غفلت آن‌ها را به وادی نابودی می‌کشاند. او از جامعه گله می‌کند که چرا انسان غافل را که در مسیر خطر است، می‌بینند و کمکی به بیداریش نمی‌کنند. در واقع شکایت آتشی از آن است که بیدارگری نیست تا طنین فریادش بشارت آزادی و روشنی را نوید دهد و فریادرس غفلت زدگان باشد. زین سردخانه قلبم خشکید/ زین خواب یاهو بالم افسرد/ آن دود قصه‌ها که سرودم/ اشکی ز هیج چشمی نگشود(آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۱۹)

سردخانه، جامعه بی‌رمق، سرخورده و ناامید را نشان می‌دهد و دود نیز به معنی تأثیرگذاری اشعار آگاه‌کننده شاعر است که می‌خواهد بدان وسیله اشک مردم را درآورد و آنان را از خواب غفلت برهاند، اما آرزوی وی محقق نمی‌شود. سردخانه با حقیقت دود که معنای آتش در آن نهفته است در تضاد است و شاعر خود را در برابر مردم بی‌تفاوت جامعه، افسرده و ناامید احساس می‌کند.

### حرمت شکنی طبیعت و غلبه فرهنگ صنعتی

از دید آتشی، آمدن صنعت به شکل‌های گوناگون گاز یا نفت به جهت آن است تا آهوان و تیهوها را بکوچاند و شقایق‌های وحشی را بسوزاند. او عقیده دارد تمدن با جلوه‌های خشن و اژدهاوش خود امنیت و وحوش را بر باد می‌دهد:

سه مشعل می‌سوزد/ یکی بر چکاد و دو دیگر به دامنه/ یکی بر مازه اژدهاوش کوه/ شعله می‌وزاند/ دو دیگر/ به دره و دامنه/ تا بادام بنان سراسیمه شوند/ یکی می‌سوزد/ تا نزدیک نشود شغال گرسنه/ به خوابگاه/ و به معده پر جوجه کباب «شرکت»/ دو دیگر می‌سوزند/ تا آهوان و تیهوها/ به دره‌های دوردست بکوچند/ تا شقایق و مرزنگوش بسوزند/ تا وحش/ ایمن

نماند در حریم آبادانی (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱ / ۶۳۵)

## ۲-۲-۲- عوامل اجتماعی - سیاسی

### اختناق حاکم بر جامعه

آتشی در شعر «خنجرها، بوسه‌ها و پیمان‌ها» حماسه شکست، یأس، دل‌مردگی، مرگ آرزوها و اهداف متعالی مبارزان عصر خود را توصیف می‌کند، یعنی «در سطح واقعی اسب و اسب سوار، پهلوانی‌های گذشته را یادآور می‌شوند، اما در سطح خیال-آفرینی شاعر بیش از این می‌گوید: ماجرا این بار ماجرای شکست جنبش ملی دهه سی است» (دستغیب، ۱۳۸۶: ۱۶۹). در واقع شاعر آرزوهای سرکوب شده خود و مبارزان را با اعتراض در برابر پیامدهای ناشی از گسست و انفعال جامعه نشان می‌دهد.

در شعر «دره‌های خالی» نیز که مضمون کلی شعر، توصیف فضای خفقان و جامعه بسته روزگار شاعر است و سکوت و بی-تفاوتی مردم نسبت به ظلم را نشان می‌دهد، اسب از منظر سیاسی اجتماعی توصیف شرایط خفقان آور جامعه است که آتشی را به آفرینش یک موقعیت و فضای تازه واداشته است.

ای اسب نجیب کج شده زین/ رم کرده ز نیش افعی پیر/ افتاده سوارت این چنین مات/ افتاده سوارت این چنین مات/ آسیمه سرآ ز خاکش برگیر (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۱۰۴)

اسب، مظهر جامعه‌ای است که از ترس و وحشت دشمن، دچار از خود بیگانگی شده و با اضطراب و نگرانی رسالت خود را فراموش کرده است. یا حتی می‌تواند توصیف زندگی شخصی شاعر باشد؛ از این جهت که سوار نمادی از خود اوست که در گیرودار حوادث و نابسامانی‌ها دچار غم و اندوه شده و اکنون امیدها و آرزوهایش بر باد رفته است. افعی پیر، مظهر بیگانه و دشمن است. می‌تواند نماد کشور انگلیس باشد که در اصطلاح مردم به استعمار پیر معروف بود؛ زیرا به بهانه‌های نوسازی کشور ایران، جنوب کشور را که زادگاه آتشی است، به خاطر استخراج منابع نفتی تصرف کرده بودند.

### ث-۲) نابسامانی‌های جامعه و سیطره فساد و ظلم

اسب سفید وحشی! شمشیر مرده است/ خالی شده است سنگر زین‌های آهنین/ هر دوست کو فشارد دست مرا به مهر/ مار فریب دارد پنهان در آستین/ اسب سفید وحشی!! در قلعه‌ها شکفته گل جام‌های سرخ/ بر پنجه‌ها شکفته گل سکه‌های سیم/ فولاد قلب‌ها زده زنگار/ پیچیده دور بازوی مردان طلسم بیم (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۱۴)

آتشی از شکفتن گل جام‌های سرخ در قلعه سخن می‌گوید که با توجه به ساختار و روند شعر، نماد باده‌خواری و لذت‌طلبی جامعه‌ای است که مردمش در اثر سرخوردگی‌های سیاسی در مرداب هوس‌خواهی فرورفته‌اند و در سایه فساد و عشرت‌طلبی بر خون به

ناحق ریخته دیگران شادخواری می‌کنند. شکفتن گل سکه‌های سیم بر پنجه‌ها بدین معناست که زراندوزی و منافع مادی برای مردم در اولویت قرار گرفته است. طلسم بیم هم نشان‌دهنده فضای امنیتی شدیدی است که بر جامعه پس از کودتای ۲۸ مرداد حاکم شده بود؛ زیرا متعاقب آن خفقان و سانسور شدیدی بر جامع حاکم شد که در اثر آن هیچ‌کس بر دیگری اعتماد نمی‌کرد و حتی دوست هم در لباس کینه و دشمنی ظاهر می‌شد. در واقع فشردن دست نشانه اتحاد و هم‌بستگی است، اما در چنین شرایطی، مردم هم بستگی خود را در لوای فریب و نیرنگ می‌پوشانند و شاعر از هرچه که به او نزدیک می‌شود، احساس ناخوشایندی دارد. آتشی از این بند، حس اندوهبار شکست و نیرنگی که بر جامعه سایه افکنده است به خواننده القا می‌کند.

### شکاف طبقاتی

خوش خوان باغ شعر من زاغ غریب است /- نفرینی شعر خداوندان گفتار /- فواره گل‌های من مار است و هر صبح / گلبرگ‌ها را می‌کند از زهر سرشار... (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۷)

زاغ غریب نماد افراد فرودست جامعه یا حتی مردم ستم دیده جنوب است و توجه آتشی به همان قشری است که مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. زاغ غریب نمادی است از تضاد با باورها، اعتقادات و هنجارهای متداول جامعه. در حقیقت روحیه سرخورده شاعر با عرف جامعه سر ستیز دارد. آتشی می‌خواهد تضاد خود را با جامعه از طریق مخالفت با خواسته‌های آنان نشان دهد زیرا تضاد باعث توصیف دقیق جایگاه شاعر در جامعه می‌شود و این تقابل مصداق روشنی می‌یابد که شاعر می‌خواهد اعتراض خود را نسبت به آنچه که هست بیان کند.

من راندگان بارگاه شاعران را / در کلبه چوبین شعرم می‌پذیرم / افسانه می‌پردازم از جغد /- این کوتوال قلعه بی‌برج و بارو /- از کولیان خانه بر دوش کلاغان / گاه که توفان می‌درد پرهایشان را (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۸)

کلاغ در شعر آتشی، بازتاب و نشان دهنده انسان‌های رانده شده از جامعه و هم‌چنین انسان‌های فقیر و بی‌سرپناهی است که در کُنش‌های اجتماعی به حساب نمی‌آیند و همیشه دور از متن جامعه نگه داشته می‌شوند. در واقع حاشیه‌نشینان ناشی از شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی هستند و حوادث به عنوان نماد انقلاب و تحولات اجتماعی می‌تواند، آن‌ها را از بین ببرد.

از نظر زیبایی‌شناسی ادبی نیز کلاغ همیشه در حاشیه ذهن ستایش‌گران زیبایی قرار دارد و در متن نمی‌گنجد. در اندیشه آتشی کولیان با کلاغان هم سرنوشتند؛ زیرا کولیان در حاشیه جامعه زندگی می‌کنند و کلاغان نیز در حاشیه زیبایی هستند. هر دو از متن فاصله

دارند، یکی از متن زندگی دور است و دیگری از متن زیبایی بیرون. آتشی هم‌چنین با نگاه انسان گرایانه به بیان بی‌عدالتی‌ها و ستم به فرودستان اشاره می‌کند و کلاغ بار نمادین انسان‌هایی را بر دوش می‌کشد که رنجی مضاعف بر سینه دارند.

### گسترده‌گی استبداد

در شعر «دشت انتظار» آتشی از نفوذ استعمار و استبداد در جامعه داد سخن می‌دهد، جامعه‌ای که در آن ارزش‌ها به ضد ارزش مبدل می‌شوند و روزنه‌های امید بسته می‌شود: رؤیای دشت زنگ گرفته ز هر فریب/ پندار دشت پُر شده از باغ‌های سبز/ اما، گراز هر باد از پشت تپه‌ها/ با زخم سُم و دندان/ پُرمی‌کند به خشم، گل شاد هر امید (آتشی، ۱۳۸۳، الف: ۳۰)

گفتند: نهر دره دیزاشکن را// از چشمه سوی باغ دکل‌های نفت/ کج کرده‌اند/ و جاده‌های قافله‌رو را/ کوبیده‌اند زیر سم اسب‌های سرب/ و کبک‌های چابک خوش بانگ را/ به دره‌های غربت پرواز داده‌اند. (آتشی، ۱۳۸۶، ج ۱/۱۵۳)

در شعر آتشی کبک‌های چابک، نماد مبارزان، آزادی خواهان و مردمی است که ناگزیر به کوچ اجباری گشته‌اند به دلیل اشغال کشور توسط بیگانه، جهت تصرف منابع نفتی آن و شاعر این نماد را با کبک‌های خوش بانگی به تصویر می‌کشد که طنین آوازشان، طراوت و شادابی زندگی روستایی بوده و با اشغال بیگانگان از بین رفته است. آتشی خبر اکتشاف نفت و اشغال کشور توسط بیگانه را این‌گونه به روایت تصویر می‌کشد. اسب‌های سرب نیز اشاره به تمدن جدید و ماهیت سربی آن دارد، زندگی ماشینی و آمدن ابزارهای صنعتی به زندگی ایرانیان که تحول گسترده‌ای در سبک زندگی آنان به وجود آورده و آرامش زندگی روستایی را از آنان سلب کرده بود.

ای نخل‌های سوخته در ریگ‌زاران/ حسرت میندوزید از دشنام هر باد/ زیرا اگر در شعر حافظ، گُل نکریدید/ شعر من این ویرانه، پرچین شما باد (آتشی، ۱۳۸۳، الف: ۹)

نخل بارزترین ویژگی حاصل‌خیزی و باروری در زندگی جنوب است. مقاومت نخل در برابر شرایط بد آب و هوایی جنوب می‌تواند نماد مبارزان و آزادی‌خواهانی باشد که در برابر فنا شدن تاریخ زندگی گذشته مقاومت می‌کنند. هم‌چنین زندگی در اقلیم جنوب شرایط دشواری دارد که فقط نخل می‌تواند بروید و محصول دهد. در استبداد خشک بی‌رحم نیز فقط انسان‌هایی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند که مانند نخل مقاوم باشند و در نهایت سختی و تنگنا بتوانند جایگاه خود را در جامعه تثبیت کنند.

(ج) رویکردهای آتشی در تقلیل آلام بشری و رهایی انسان از درد و رنج

## آرزوی رهایی و آزادی

بادی ز کشت دور نیامد/ تا دامنش بگیرد آهم/ تا دشت‌ها بسوزد با او/ تا بشکفد جهان سیاهم (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۲۰)

در شعر «مرغ آتش» شاعر آرزو می‌کند تا دشت بسوزد یعنی انقلاب و طغیانی در جامعه پدیدار شود تا ظلم و فساد را ریشه کن کند و جهان تاریک شاعر در پس این انقلاب شکوفا گردد. در حقیقت شاعر در میان تیرگی، آرزوی رهایی و آزادی را در سرفروان پروراند. کشت دور نیز، نماد باروری زندگی سنتی است که شاعر آرزو دارد روزنه امیدی از آن گذشته‌های دور که اکنون نشانی از آن نیست در جامعه پدیدار شود و شاید نماد آرمان‌های دور از دسترس شاعر باشد که به خاطر آن رنج‌های فراوان کشیده است و آرزو می‌کند تا با دست یافتن به آن‌ها از تیرگی‌های درونش رهایی یابد.

## آرکائیسیم یا باستان‌گرایی

آتشی از پیشینه معرفتی و ادبی کشور خود، از دوران ایران باستان گرفته تا جریان‌های مختلف ادبی دوران معاصر آگاه است. این اطلاعات وسیع سبب شده است تا او مواد لازم را برای شکل دادن به جهان بینی خود در اختیار داشته باشد. توجه به آیین زرتشتی و آموزه‌ها و تقدسات آن، از وجوه علاقه‌مندی او به شمار می‌رود.

آخر مگر کدام فرشته، کدام پتیاره/ جا داده این ودیعه در انبان تقدیرم؟/ کاووس؟ نه! هورا؟ یا اهریمن؟ (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/۷۹۷)

«آه ای هورا!!» ایمن بدار سرزمین مرا از درّوج! (همان، ج ۲/۱۳۲۳)

آشنایی با اوستا و اعتقادات عرفانی ایرانیان باستان در اشعار آتشی از بسامد قابل ملاحظه‌ای برخوردار است که از این لحاظ قابل مقایسه با اشعار مهدی اخوان ثالث است. اعتقاد به هورا و اهریمن (ثنویت زرتشتی) و منجی جویی از دستاوردهای عرفانی انس با آیین زرتشتی است.

من صخره تاریکم... ای زردشت سرزمین‌های نامکشوف من! / چه می‌شد اگر در جامه ارغوانی متلاطم از فراز پرستشگاه خدایان/ باطل، چون مشعلی کاونده، نفس زنان بر من فرود می‌آمدی (همان: ۱۳۸)

آتشی آیین زرتشتی را در تقابل با زشتی‌ها می‌بیند؛ به همین سبب منجی خود را از این دین برمی‌گزیند. او از زرتشت به عنوان منجی روحانی خود یاد می‌کند و راه رهایی از وحشت خودیافتگی (کشف درون) و رسیدن به حقیقت را با کمک او ممکن می‌بیند.

## آگاهی بخشی

آتشی در شعر «دره‌های خالی» به دنبال اندیشه‌ای است که بتواند راه‌های رهایی انسان

جامعه خویش را بیابد و از مردم می‌خواهد در سایه فریادهای دردمندانه وی بیدار شود و این واماندگی و از خود بیگانگی را تغییر دهد.

«اسب سفید وحشی! مشکن مرا چنین/ بر من مگیر خنجر خونین چشم خویش/ آتش مزین به ریشه خشم سیاه من/ بگذار تا بخوابد در خواب سرخ خویش/ گرگ غرور گرسنه من (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۱۳)

شاعر رویای انقلاب و طغیان را در سر می‌پروراند و در حقیقت این گرسنگی، بیانگر یک انقلاب است. همان‌گونه که گرگ برای به دست آوردن طعمه یا شکار در طبیعت، خود را به خواب می‌زند تا طعمه‌اش را غافل‌گیر کند، در واقع خواب او کمین برای شکار است. شاعر نیز غرور خود را در خوابی می‌بیند که دشمن و جامعه را غافل‌گیر خواهد کرد، اما ناامید از وضعیت نابسامان جامعه است که قدرت و توان به فعلیت درآوردن این غرور سر به مهر را در تنگنای این خفقان ندارد. این شعر به صورت گفت و گوی درونی شاعر با خود است «خنجر خونین چشم اسب همان درون سوار است که او را سرزنش می‌کند و از خویشتن خویش می‌خواهد که به ریشه خشم سیاهش آتش مزین» (تمیمی، ۱۳۸۵: ۱۵۳) چرا که سکوت او انتقامی خونین را در دلش می‌پرورد.

### دعوت به مبارزه اجتماعی

چون پت پت شعله برفروزید/ بر سینه ره چراغ پاها/ انگشت چو صبح برگشاید/ تا اسب تپش برانم آن‌جا/ ای مرغ سپید سخت منقار/ بشکن سنگ سیاه و پُرسیم/ بگریزان آهوی رم آیین/ تا بگریزم ز جنگل بیم (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۱۰۳-۱۰۲)

در این بندها شاعر با توصیف آزادی می‌خواهد تحریک به قیام کند. پت پت شعله تحریک و مبارزه علیه ظلم است هرچند مانند شعله کم باشد. مرغ سپید سخت منقار نماد هدایت‌گری است که آتشی از او می‌خواهد تا با صلابت اندیشه، مقاومت، شجاعت و سرسختی در ادامه راه، استبداد، خفقان و تیرگی‌ها را از جامعه بزدايد و مردمی را که از ترس استبداد و استیلای ظلم، هراسان و دربه‌درند، نجات دهد تا بدین طریق خود نیز از محیط سرشار از رعب و خفقان رهایی یابد.

### ج-۵ سفر

سفر و ابعاد مختلف آن که یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در عرفان است از مواردی است که می‌تواند موجب تغییر در زندگی و حالات درونی انسان شود و از درد و رنج او بکاهد. اهمیت این موضوع تا حدی است که «عرفان خود سفر نامیده می‌شود.» (طاهری و میرباقری فرد، ۱۳۹۰: ۵۸). وجود اصطلاحاتی مانند: سیر، سلوک، سالک، طریقت و ... خود دلیل بر این مدعاست. انواع مختلف سفر اعم از انفسی و آفاقی، هر دو مورد توجهند.

از دیدگاه آتشی سفر عامل تولد و تکامل انسان است. وی در سفر زاده می‌شود و در سفر زندگی می‌کند:

در سفر زاده شدم / در سفر زیستم (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۵۵/۱)

او هم‌چون عرفا عرصه هستی را به سان گذرگاه و انسان‌ها را به منزله سالکانی می‌بیند که باید از این عرصه عبور کرده تا به سرمنزل حقیقی دست یابند. وی با تأمل بیشتر در خویشتن خویش به این نتیجه دست می‌یابد که سفر، خود اوست و در درون او جریان دارد. در واقع، وی در تکامل اندیشه خود، از سیر آفاق به سیر انفس می‌رسد. او خویشتن را از آن زمان که سفر زندگی آغاز گردیده، در حال رهروی می‌بیند:

من سفر کردم، من سفر بودم... / من در سفر بودم... / از آن هنگام که سفر در نبض زمین  
تپیدن گرفت / و از آن هنگام که سفر زندگی آغاز شد (همان: ۵۶ و ۵۷)

وی راه نجات را در «رفتن» و تلاش برای رسیدن به سرچشمه حقیقت می‌داند:  
اما / من خسته‌ام / وین خستگی قدیمی / تنها / درمانش / با نوش «رفتن» است / با نیش  
خارها و ستیز مغاره‌ها / با مرهم قدیمی خون (همان: ۳۶۴)  
باید به جستجوی سرچشمه‌های فیاض / راه افتاد / به جستجوی سرچشمه‌ای که ناف  
دریایی باشد / سرچشمه‌ای که هر ریگش / سرچشمه‌ای که هر ریگش / سیاره صفایی را /  
ایمایی / دنیایی / باشد. (همان: ۳۶۲)

از نظر او، در سفر زندگی انسان هرچه سبک‌بارتر باشد، سبک‌بال‌تر است. فرد عارف هم طی سلوک معنوی، با پرداختن دل از حجاب‌ها دلش را هرچه بیشتر آماده پذیرش خدا می‌کند:

در این سفر دشوار / پیراهن خونیم را، یکی یکی / به بادها و به خار بخشیدم / نفرت‌هایم  
را / پای درخت‌های کوهی چال کردم / و تکه‌های سرخ تنم را / بر شاخ گوزنان بستم / اکنون  
اما / عریان نمی‌روم / با این رداى بلند که از زخم‌ها به شانه دارم / و سینه‌ای خالی / که بال‌هایم  
را سبک‌تر کرده (همان: ۹۹۳ و ۹۹۴)

حرکت در مسیر سلوک حرکتی مستمر است اما شاعر پس از عمری سیر و سلوک، توقفی نابهنگام کرده که روح او را فرسوده نموده است. در حین این توقف او دل‌بسته باغی زرین شده که مانع ادامه سلوک وی گشته است. او می‌خواهد به سفر ادامه دهد؛ از این رو از «توقف شوم» می‌خواهد که گهواره اهداف را تکان دهد تا شور حرکت دوباره در او ایجاد گردد:

ای توقف شوم، ای سکون بی‌باغ و بی‌گیاه! / در این گرایش مخوف / در این افسردگی  
تاریک / ... گهواره دورتاب افق‌ها را تکان بده / و لالایی شگفت بسیج جاودانی را / برای غفلت



آهوآنی/ که چون پاره‌های مهتاب/ بر سینه تپه‌ها می‌چرند/ در کوهستان به طنین آور (همان: ۵۷ و ۵۸)

پایان سیر آفاقی شاعر مساوی با رسیدن به گنه و ذات پدیده‌هاست. اما سیر انفس پایانی ندارد، بدین معنا که سلوک عرفانی همیشه ادامه دارد:

پایان سفر/ پایان رد پاهای گلگون و فرسخ سرخ/ به پایان آهو می‌رسم/ تنها/ جا پای بلند ستاره‌ها/ به پایان نمی‌رسد هرگز (همان: ۱۰۰)

### تفاهم و یگانگی با طبیعت

آتشی در برخی از اشعارش اشاره‌ای مستقیم به رابطه انسان و طبیعت دارد و او را جزئی جدایی ناپذیر از طبیعت می‌داند و در روایت او از این همسانی و یگانگی، انسان و طبیعت نه جزئی از اجزای هستی بلکه خود کلیتی جداناپذیر از هستی بی‌کران هستند. گاهی یگانگی با عناصر منفی طبیعت و زندگی است و گاهی با عناصر مثبت و نمادهای زیبای زندگی، در هر صورت «این همبستگی میان انسان و جهان، یا سرنوشت آدمی و هستی، سبب می‌شود که رابطه انسان با طبیعت نیز تابع همان قاعده و ارزشی شود که در رابطه انسانی به کار می‌آید، انسان به سادگی می‌تواند با طبیعت نیز رابطه گیرد. امکان چنین رابطه‌ای در خود زندگی طبیعی، به گونه‌ای سالم وجود دارد». (مختاری، ۱۳۷۸: ۷۴)

شعرم سرود پاک مرغان چمن نیست/ تا بشکفد از لای زنبق‌های شاداب/ خوشخوان باغ شعر من زاغ غریب است/- نفرینی شعر خداوندان گفتار- / من دیوها را می‌ستایم/ از خون رنگین سلیمان می‌گریزم/ من با خدایان می‌ستیزم (آتشی، ۱۳۸۶: ج ۱/ ۲۳)

که در این شعر، سروده خویش را متناسب با جلوه‌های به ظاهر ناساز طبیعت همچون زاغ غریب می‌داند و آن را می‌ستاید.

در شعر «گذرگاه» همذات پنداری با طبیعت وسعت و عمق بیشتری دارد و شاعر با نگرشی متفاوت از شعر پیشین به بیان یگانگی و همسانی با طبیعت می‌پردازد. محور این گونه اشعار مثل دیگر اشعار او بر گرد اتحاد و همگامی انسان با طبیعت می‌گردد. «شاعر از طریق شعر با کل جهان رابطه برقرار می‌کند و چون ذره‌ای در یگانگی و قانونمندی آن سهیم می‌شود تا بقایش تضمین گردد. شعر مثل همه اجزای جهان، از جنس همین جهان است... شعر از جنس بیرون از حیات نیست و با ابزار بیرون از حیات نیز پرداخته نمی‌شود». (حریری، ۱۳۷۸: ۳۲)

من گذرگاه تپش‌های فراموشم/ پاسدار چشم‌های کنجکاو، معبر پاهای پرفتار/ سنگ بیدارم/ با همه غم‌های دنیا آشنایم/ با غم صحرا/ با غم دریا/ با غم حیوان/ من گذرگاهم/ با همه غم‌های دنیا آشنایم/ دردها و دغدغه‌های نهان را آینه‌ام/ ابر حیرانم/ دیده امیدها را در

پی خود می‌کشانم/ رنگ هر اندیشه را رنگین کمانم(آتشی، ۱۳۸۶: ۹۲-۸۹)  
 که وجود خود را با غم و شادی‌های طبیعت شریک می‌داند و صحرا، دریا، حیوان و ابر  
 را متحد و یگانه با خویش می‌بیند.

این همسانی و همذات‌پنداری با طبیعت را می‌توان در شعرهای «مرغ آتش»، «آواز  
 فضایی»، «وهم سنگ»، «بر ساحل دیگر»، «درس»، «انسان و جاده‌ها»، «دشت انتظار»،  
 «من کولی»، «در آشیانه منقار اگر نبودی تو» و ... دید.

## ۲-۲-۳- سازکارهای القای معانی درد و رنج در شعر منوچهر آتشی

### پارادوکس یا نقیضه‌گویی

تناقض‌گویی یکی از زیباترین شیوه‌های هنری آشنایی زدایی است. تناقض، جمع دو  
 امر متضاد در یک پاره است. «تناقض معمولاً به خاطر یکی از واژه‌هایی است که به طور  
 مجازی و یا در بیش از یک معنی به کار رفته باشد... ناممکن بودن ظاهری آن، نظر خواننده  
 را جلب می‌کند و پوچی ظاهری آن، بر حقیقت آنچه گفته می‌شود، تأکید می‌کند» (پرین،  
 ۱۳۸۳: ۶۲).

پای بندرهای دیگر زندگی مرده‌ست/ آب‌های تیره می‌غلتنند روی هم/ می‌دود خرچنگ  
 هر اندیشه در غار سیاه بهت (آتشی، ۱۳۸۴: ۱۱۱)

در جمله «زندگی مرده‌ست»، کنار هم قرار دادن زندگی و مرگ و در واقع، مرگ زندگی،  
 خود نشان تناقضی آشکار است. توازن آوایی

توازن آوایی، یکی از ویژگی‌های اصلی قاعده‌افزایی است که در نقد فرمالیستی (صورت  
 گرای) مورد توجه قرار می‌گیرد. این شگرد هنری در شعر به دو صورت «کمی (وزن) و  
 هماهنگی آوایی (تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها)» پدیدار می‌گردد.

زبان شعری آتشی دارای جلوه‌های فراوان بلاغی است که هر کدام در زیبایی شناسی و  
 معناشناسی شعر او، سهم بسزایی دارند. یکی از سازکارهای القای معانی درد و رنج در شعر

آتشی «توازن آوایی» است که به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم. وزن عروضی سنتی  
 خاکستر آشیان و نفس نور/ زرينه بیضه‌هاش در آغوش/ بر تپه‌ای به ساحل شب‌ها/  
 اندیشناک، داده به ره گوش(آتشی، ۱۳۸۶: ۳۱)

در شعر بالا که به نام «مرغ آتش» و در قالب چهارپاره و بحر «مضارع» سروده شده  
 است، توازن وزنی وجود دارد که باعث قاعده‌افزایی شعر شده است و هجاهای کوتاه و بلند  
 آن در هر مصراع، یکسان است، هرچند دارای اختیارات شاعری نیز هست. به انتخاب بحر  
 که دارای حسرت و درد است، با محتوای شعر متناسب است و به خوبی به خواننده، مضامین  
 اثر را القا می‌کند. در شعر زیر نیز شاعر از بحر «رجز» که متناسب با محتوای شعر است،

بهره برده است و توانسته از آهنگ تند و ضربی که در رکن اول و سوم مصراع‌ها به خاطر همنشینی دو هجای کوتاه (-UU-) ایجاد می‌شود، شورانگیزی و جذبه را در خواننده القا کند:

با همه مهتاب‌ها که پای تو را شست/ با همه خورشیدها که چشم مرا سوخت/ چون گل تصویر/ سر به راه تو ماندم/ هر تپش حسرت پیام تو اندوخت (همان: ۷۳)

آتشی در شعر زیر، از بحر «هزج» برای نوعی درد و هجر و غم که دارای رگه‌های عاشقانه و حسرت روزهای خوش است، بهره می‌برد و قرار گرفتن هجاهای بلند در رکن اول و سوم مصراع‌ها در کنار هم (U--، U--)، آرام بخشی و سکون را به خواننده القا می‌کند؛ برای نمونه می‌توان به شعر زیر اشاره کرد:

ای دست لطیف خفته در ابر/ ای پای سپید رفته در شب/ ای جاده که می‌روی به مهتاب/ از دیده من نهفته در شب. (همان: ۹۹)

آتشی در مجموعه آواز خاک در شعر «کسوفی در صبح»، از بحر «مجتث» استفاده می‌کند و در این مجموعه، همین یک شعر است که به صورت وزنی سنتی سروده شده است؛ برای نمونه می‌توان به پاره‌ای از آن اشاره کرد:

گل سفید بزرگی در آب شب لرزید/ گوزن زرد شهبابی ز آبخور رم کرد/ کبوتران سفید از قنات برگشتند/ بهار کاشی گنبد دوباره شب‌نم کرد (همان: ۱۷۸)

شعر بالا که غم و حسرت و اندوه است با وزن آن متناسب است، چراکه «مجتث»، مخصوص مضامین اندوه و حسرت است و شاعر هم با موسیقی بیرونی و هم با تناسب وزن و محتوا دست به قاعده‌افزایی زده است که زبان شعر را از زبان روزمره ممتاز کرده است.

### وزن عروضی نیمایی

آتشی شعرهای نیمایی فراوان دارد که هم شکل کوتاه و بلند آن‌ها و هم وزن و هم تناسب وزن و محتوای آن‌ها، باعث آشنایی زدایی و رستاخیز واژه‌ها شده است؛ برای نمونه می‌توان به شعر «خنجرها، بوسه‌ها و پیمان‌ها» در مجموعه آهنگ دیگر اشاره کرد که در تمام مصراع‌های شعر، وزن «مفعول فاعلاتن» در بحر «مضارع» رعایت شده است:

اسب سفید وحشی/ بر آخور ایستاده گران‌سر/ اندیشناک سینه مفلوک دشت‌هاست/ اندوهناک قلعه خورشید سوخته است/ با سر غرورش، اما دل با دریغ، ریش/ عطر قصیل تازه نمی‌گیردش به خویش (آتشی، ۱۳۸۶: ۲۶)

در این شعر، درد و حسرت با وقاری آهنگین بیان می‌شود که با بحر آن متناسب است. شعر «راهی نمانده است»، از مجموعه شعر آواز خاک، دارای وزن نیمایی و در بحر «مضارع» است که اندوه و حسرت و غم را القا می‌کند:

ای نخل‌های وادی «ارض مشاع»- در ملتقای چار بیابان هول- / ای بازوان باز اجابت / در انحنای «بادیة‌الخوف»! / «او» را به کوزه خنک خوابی / خوابی به مهربانی آب / در سایه مشبک لرزان نیمروزی‌تان / «او» را به چاردانه خرمای خشک- / ته سفره ابابیل- / مهمان کنید. (همان: ۲۵۲)

آتشی شعر زیر را در وزن نیمایی و در بحر «مجتث» سروده است که متناسب با مضامینی، همچون اندوه، حسرت و غم است:

کلاه کج بگذار، ای بازیار، که باران / پس از هزار افاده / به چشم روشنی خاک تشنه می‌آید. (آتشی، ۱۳۸۶: ۲۹۷)

### رنگ

یکی از عوامل تأثیرگذار در پویایی تصاویر شعری، عنصر «رنگ» است. «... تصویر عبارت است از مجموعه رنگ و شکل و معنی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۶۱) در شعر آتشی، تنوع رنگ‌ها که نشان از روحیه پرشور این شاعر جنوبی و ریشه در پیوند عمیق او با طبیعت پر رنگ و نگار بومی دارد، مناظری خاص و چشم نواز، پیش چشم خواننده به تماشا می‌گذارد. اولین جلوه‌های رنگ در شعر آتشی، به صورت رنگ‌های محدود و ساده‌ای چون سبز، سرخ، سیاه، سفید و ... دیده می‌شود، «اما به تدریج، منشوری از رنگ‌های تازه در تابلوی شعر آتشی پیش چشم خواننده گسترده می‌شود: سبز- آبی، عاج- یشمی، بنفش- آبی، شیر- شکری، گل- بهی، فسفری، خاکستری، شنگرفی، مسی، فیروزه و ... رنگ‌های تلفیقی، متنوع و ظریفی است که در تابلوی شعر آتشی، چشم هر بیننده‌ای را می‌نوازد.» (سلایی، ۱۳۹۰: ۹۶)

آتشی رؤیاهای و خیالات کودکانه و نیز خاطرات شیرین گذشته‌اش را، رنگین و چشم نواز تصویر می‌کند؛ در شعر «زن چهارم» تمام گذشته شیرین او در چهره زنی «نارنجی» رنگ متبلور می‌شود:

زنی از مه درآمد- نارنجی- / و عذارش خیس شبنم... / از بازی‌های کودکی جدا شدم / اسب چوبینم را به طویله آتش بستم... (آتشی، ۱۳۸۰ ب: ۸۵)

شاعر در شعر «شروه» بر گذشته، اندوه این دارد که دیگر دل باخته رنگ‌ها نیست و با حسرت از روزگار کودکی یاد می‌کند که گول رنگ‌ها او را از جا برمی‌کند و به دنبال خود می‌کشید:

ولی دیگر دل آن طفل سبک پا نیست / که گول رنگش از جا برکند چالاک / که خاشاک خیالش را رباید آب / که فکرش تاب بندد تاقی رنگین کمانی را / که با پرواز یک پروانه خاطر بگسلد از خاک (آتشی، ۱۳۸۳ ب: ۷۳)

شاعر وقتی با بیان نوستالژیک از روستای بیابانی خود یاد می‌کند، حتی کلاغ آن جا را سبز می‌بیند:

فراموش کرده‌ای آن روستای بیابانی را/ و نخلی که زیر آن/ به آواز فاخته‌ها و خواندن  
عندلیبان گوش می‌دادیم/ و کلاغی سبز/ رطب در دهان ما می‌انداخت؟ (آتشی، ۱۳۸۴: ۶۳)  
و سرانجام، شاعر در حسرت «سبز»ی (چشمان آنیما) می‌ماند که حتی خلیج‌های بکر  
نیز از آن بی‌نصیب مانده‌اند:

«سبز»ی که دیگر/ حتی خلیج‌های بکر نیز از آن بی‌نصیب مانده‌اند (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۸).  
(۷۰).

و وقتی «سبز»ی نمی‌یابد، در جستجوی پیاله‌ای لبریز «سرخ» به خرابات حافظ پناه  
می‌برد:

اکنون اما/ «سبز»ی نمی‌بینم/ از برگ‌ها/ پژمرده‌اند/ و خرمالوی نگار/ زمستان - می‌گوید -  
میوه سرخ خواهد داد/ ناگزیر/ به خرابات حافظ برمی‌گردم/ در آنجا پیاله‌ای لبریز سرخ  
هست/ که گل سرخی در آن شناور است... (همان: ۱۸۰۶)

رنگ «بنفش» در شعر آتشی کاربرد نسبتاً زیادی دارد. گاه به صورت رنگی مستقل  
و گاهی در تلفیق با رنگ‌های دیگر که رنگ تازه‌ای را ایجاد می‌کند.

در شعر «به سمت سایه‌های بنفش» (چه تلخ است ای سیب) شاعر از شهر و میدان و  
چراغانی و ارگ و ارغنون و تار و تنبور و طاق و رواق مدرسه و دود فلسفه و هر آن چه که  
او را از صفا و سادگی روزگاران گذشته دور کرده است، می‌گریزد:

نه ارگ و ارغنونتان را می‌خواهم/ نه تارتان و نه تنبورتان.../ میدان‌ها و چراغانی‌تان/ طاق  
و رواق مدرسه/ و حجره‌های پر از دود فلسفه/ ارزانی‌تان/ به من خیال کودکی‌ام را برگردانید  
(آتشی، ۱۳۸۶: ۷۴۰)

گاه بعضی رنگ‌ها با مضمون اصلی شعر سنخیتی ویژه دارند. تأثیری که رنگ‌ها در  
روحیه و روان خواننده شعر می‌گذارند، قابل اهمیت است. رنگ‌های پرشور و زنده در القای  
مضامین مهیج و فرح بخش و رنگ‌های مرده و ساکن در ایجاد حس یأس و سرخوردگی  
و نومیدی دخیل هستند. در شعر آتشی رنگ‌هایی مثل: سیاه، سربی، خاکستری و قهوه‌ای  
معمولاً با پایان گرفتن شور و شادابی و آغاز افسردگی و ناامیدی همراهند.

در شعر «ظهور» از آواز خاک، زخم‌هایی که بر سینه عبود می‌نشینند، اثر ده تیر نارفیقان  
و به رنگ سرخ شقایق است.

ده تیر نارفیقان گل کرد/ و ده شقایق سرخ/ بر سینه ستبر «عبود» گل داد (آتشی،

اما، زخم تحقیر، سرکوفت مداوم جط زادی و درد مداوم «عشق محال»، زخم‌هایی کاری‌تر بود که بر سینه «شبانعلی» - پسر عبدو - نشست اما «سیاه»!  
 زخم دل شبانعلی / از زخم‌های خونی ده گانه پدر / کاری‌تر بود / کاری‌تر و عمیق‌تر / اما سیاه! (همان)

در شعر «شکست» از آهنگ دیگر، رنگ «سربی» افق، نگاه شاعر را به دنبال خود می‌کشد: «حضور رنگ سربی بر زمینه تصاویر، ایستایی و سنگینی احساسی را در تماشاگر برمی‌انگیزد...» (جورکش، ۱۳۸۳: ۲۴۴)

جاده تا حصار سربی افق / از غبار چاوشان مرده‌ها پر است (آتشی، ۱۳۸۳ الف: ۴۰)  
 واژگانی که به قصد ماندن خود همه چیز را می‌جویند و نابود می‌کنند، «قهوه‌ای» هستند: سپیده‌دم / بیدار بودم که هجوم آوردند / با دندان‌های دراز بالای / خمیده بر لبان پایینی / خیل عظیم قهوه‌ای، گرسنه هجوم آوردند / موش‌ها؟ نه! / واژه‌ها... (آتشی، ۱۳۸۶: ۷۵۲)  
 خواب‌های بی‌بهره از جست و خیز بزغاله، «خاکستری» دیده می‌شود:  
 چه تلخ است این سیب / که از درخت گناه / بی‌شرم / می‌افتد / و شرم / که بر عارض فرشته هم دیگر ارغوانی نیست... / و گرگ / که انگیزه خزیدن و جستن بود / چه برگ دوردستی است / در خواب‌های خاکستری بزغاله! (همان: ۷۳۰)

### نماد

نماد یکی از اشکال بیان ادبی است که بار معنایی واژگان را گسترش می‌دهد و مخاطب را با طیف وسیعی از معنای چندگانه آن روبرو می‌کند. در حقیقت هنرمند با آفریدن نماد، به کشف تناسب و تقارن تازه‌ای از واژگان پی می‌برد و زبان تازه‌ای را برای ایجاد مفاهیم جدید می‌آفریند. نمادها همچنین به دلیل کشف مفاهیم تازه از کلماتی که در دسترس همه است، نوعی آشنایی زدایی را در زبان ایجاد می‌کنند که به عقیده شکلوفسکی نیز «معنای هنر، در توانایی آشنایی زدایی از چیزها و در نشان دادن آن‌ها به شیوه‌ای نو و نامنتظر نهفته است» (ریمامکاریک، ۱۳۸۵: ۱۳). استفاده نمادین از واژگان، به غنای کلام شاعر می‌افزاید و این امکان را به او می‌دهد که ناگفتنی‌ترین اندیشه‌های خود را عینیت بخشد. از منظر فرمالیست‌های روسی نیز: «هنر آن‌جا آغاز می‌شود که ما از راز جهان آشنا و معمولی که بدان عادت کرده‌ایم جدا شویم و به دنیای ناشناخته، گام بگذاریم» (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۸)، نماد، در حقیقت گام گذاشتن در دنیای ناشناخته معانی است و ابهام در شعر نمادین، از دل این تجربه ناشناخته برمی‌آید.

آتشی یکی از شاعران نمادگرای معاصر و از برترین شاگردان نیما در پیروی از عناصر از طبیعت است که در شعرش، مردم سرزمینش، دردها و دغدغه‌ها و رنج‌های آنان را منعکس

می‌کند. به یقین بینش عمیق، اندیشه مستؤل و همنوایی و هم‌دردی با مردم ستم دیده، به ویژه مردم جنوب از ویژگی‌های بارز اشعار آتشی است. وی از طرفی سوگوار سرشت و سرنوشت جامعه خویش است و از طرف دیگر روح حماسی و عصیان در برابر ظلم در شعر او حضور دارد. البته فضای تیره استبدادی سال‌های بعد از کودتا شاعران معاصر را به بیانی نمادین سوق می‌دهد. آتشی نیز با نمادپردازی‌های محیط پیرامون خود در راستای همین جریان مسلط شعر معاصر قرار می‌گیرد و از این طریق شرایط نابسامان جامعه را در اشعار خود به تصویر می‌کشد.

یونگ معتقد است: «هر چیزی می‌تواند معنای نمادین پیدا کند، مانند اشیای طبیعی (سنگ‌ها، گیاهان، حیوانات و ...) و یا آن‌چه دست‌ساز انسان است (مانند خانه، کشتی، خودرو) و یا حتی اشکال تجریدی (مانند اعداد، دایره و ...) در حقیقت تمامی جهان یک نماد بالقوه است» (یونگ، ۱۳۸۴: ۳۵۲). در اشعار آتشی نیز عناصر گوناگونی به صورت نمادین حضور یافته‌اند و هر کدام از این عناصر و پدیده‌ها از جمله حیوانات، پرندگان، مکان رستنی‌ها می‌تواند محملی برای القای مفاهیم اجتماعی و سیاسی جامعه عصر شاعر باشد. در شعر زیر، «پری» نماد قرار داده شده است؛ نماد پاکی و انسانیت واقعی که به افسانه بدل شده و از بین رفته است:

پری رفت! پری از جنگل افسانه‌ها هم رفت/ پری رم کرد/ پری مرد! پری پندار پاکی  
را هم از این دیولاخ قحبه پرور برد (آتشی، ۱۳۸۳: ۱۳۹)  
در پاره‌های انتهایی این شعر، به صورت ضمنی، معنای نهفته مورد نظر شاعر بیان می‌شود:

سقوط من/ شکست و ناتوانی غرور من/ دریغ و درد من از انهدام نیکی و پاکی/ دروغ  
من/ و درد زخم چرکین حقارت-های من را می‌برد از یاد/ چرا که در غریب انفجار و دود  
و تاریکی/ درخشان‌تر چراغ کاذب اوهام، حتی آفتاب/ پرتوان گم می‌شود چون سوزنی  
نازک(همان، ۱۴۷)

آتشی به همان اندازه که بارها روایتگر مرگ مظلومانه سهراب و سیاوش بوده، در برابر زلزله بم و رودبار، بمباران هیروشیما، قحطی و گرسنگی مردمان اتیوپی و به آتش کشیده شدن هواپیمای مسافربری ایران و سقوط آن در خلیج فارس نیز خاموش نمانده و به بازروایت این رویدادها پرداخته است.

شعر «خنجرها، بوسه‌ها و پیمان‌ها» که به شعر «اسب سفید وحشی» نیز مشهور است، شعری نمادین و اجتماعی است که حال و هوای اختناق و رخوت جامعه و احساس پوچی و شکست آزادی خواهان را بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تصویر می‌کند و نمادهای یأس،

نا امید و دل مردگی در آن محسوس و مشهود است. شاعر در این شعر برای ارائه و القای این تصویر از رمزهای طبیعی یاری می‌جوید. خورشید گرم از اوج قله (نماد امید و آزادی) بر کفل اسب غروب می‌کند (شکست تحقیرآمیز):

خورشید بارها به گذرگاه گرم خویش / از اوج قله، بر کفل او غروب کرد (آتشی، ۱۳۸۳ الف:

۱۲)

اسب سفید وحشی / بر آخور ایستاده گران‌سر / اندیشناک سینه مفلوک دشت‌هاست / اندوهناک قلعه خورشید سوخته است / با سر غرورش، اما دل با دریغ، ریش / عطر فصیل تازه نمی‌گیردش به خویش... (همان: ۱۱)

در این شعر، اسب که هسته مرکزی اندیشه و تفکرات شاعر، قلمداد می‌شود در ظاهر یک نماد طبیعی است، اما در ژرف ساخت با اوصافی که به آن نسبت داده شده، در چشم انداز عصر شاعر، نماد همه مبارزانی است که شکت را پذیرفته‌اند. هم‌چنین بیانگر هدف‌ها و آرمان‌های انسان سرکوب شده آن دوران تاریخی است.

اسب سفید وحشی!! بگذار در طویله پندار خویش / سر با بخور گند هوس‌ها بیاکنم / نیرو مانده تا که فروریزمت به کوه / سینه نمانده تا که خروشی بپا کنم (همان: ۱۶)

راوی در این شعر نمادین، اسب را- که حیوانی اساطیری است- در جایگاه مخاطب می‌نشانند و از او می‌خواهد، شاعر را به حال خویش رها کند (پذیرش شکست).

در شعر «دشت انتظار» گراز نماد هر انسانی است که می‌خواهد در جامعه و ذهنیت شاعر به مردم خیانت کند به خاطر شکم-بارگی و شهوت پرستی؛ یعنی هر انسانی که از روح اتحاد جامعه به خاطر منافع شخصی فاصله بگیرد به مثابه گرازی است که می‌خواهد دستاورد دیگران را نابود کند و نماد دشمنی است که حریصانه شادی را از دشت می‌گیرد و جامعه را سرخورده می‌کند.

### هماهنگی آوایی (تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها)

در محور همنشینی زبان شعر، صامت‌ها و مصوت‌هایی با هماهنگی و نظمی آهنگین، تکرار می‌شوند که موسیقی کلام شعر را افزایش می‌دهند و باعث برجسته سازی و آشنایی زدایی می‌شوند. این موسیقی درونی، «مجموعه هماهنگی‌هایی است که از رهگذر وحدت یا تشابه یا تضاد صامت‌ها و مصوت‌ها در کلمات یک شعر پدید می‌آید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۵۴).

این موسیقی اگر متناسب با موضوع شعر باشد، بیشتر مؤثر می‌افتد.

در شعر زیر آتشی خطاب به معشوقه، او را ستایش می‌کند و این در حالی است که

صدای «» در بسامد بالایی تکرار شده است:

دَسْتِ گَرَمِ تو چو گَیَرَمِ دَر دَسْتِ / دَر تَنَمِ باغ و بَهَارِ اَفروزَد / گَره‌ی گَر به جَبینَتِ اَفتَد /



در دلم خوشه خار آفرورد (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۴۴۰)

درباره القاگری غم و اندوه با صدای درخشان «آ» به شعر «همین جا» می‌توان اشاره نمود:

خوشا غریب وطن باشم و بخوانم غمناک / فراز همین شاخه‌های سوخته / کدام قناری  
گل در گلو/ندای این پرنده سرگردان را / پاسخ خواهد داد / به جنگلی از کنده‌های کبریتی؟ /  
... و این گلوی چاک چاک از نوای زهر (همان: ۶۲۳)

شاعر در شعر زیر، ناراحتی، حسرت و تحقیر شدن خویش را با تکرار صدای «س» که همچون صفیری به گوش می‌رسد و نیز یادآور سرما و فصل زمستان است، به خواننده القا می‌کند:

ای تب، ای تابستان! ای فصل بلند دلخواه! / گر که می‌دانستی / چه زمستانیم از سر  
بگذشته (که نگذشته هنوز) / و چه سرمایی از سرداب سینه تنگ / استخوان می‌شکند در  
تن ... (همان: ۱۴۷۱)

همچنین در شعر زیر، حالت شکست و حیرت خویش را که ناشی از نگرانی و اضطراب است، با موسیقی صدای «ش» که بر شکل پاشیده شده است، در گوش خواننده برجسته کرده است:

تمام شد کار! / و آب شنل سبزش را / به شانه کشید و شلال بالا شد / بالا در آوند افرا  
(همان: ۱۹۶۹)

### ۳- نتیجه گیری

منوچهر آتشی توجه خاصی به درد و رنج‌های بشری عصر خود داشته و در اشعار و سروده‌های خود، کوشیده است تا در روح و روان جامعه و انسان معاصر نفوذ کند و حاصل تأملات و دریافته‌های تازه خود را در این زمینه، در قالب تصاویر و تعبیر هنرمندانه و شاعرانه به مخاطبان عرضه نماید که مجموع دیدگاه‌های او در زمینه درد و رنج را می‌توان به شرح زیر دسته بندی کرد:

محتوای شعری وی مملو از مضامین معاصر و مفاهیم بعد از کودتاست، شکست‌ها و دگرگونی‌های گوناگون چون کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی ایران و مسائلی از قبیل مرگ زودهنگام پسرش، ازدواج‌های ناموفق و شکست عشقی، روح وی را آزرده کرده و یأس و ناامیدی وجود آتشی را فرامی‌گیرد.

نگرش آتشی به درد و رنج برگرفته از تفکر مدرنیستی و بعضاً فرهنگ ایران باستان است. عوامل درد و رنج در شعر منوچهر آتشی عمدتاً معرفتی، اجتماعی و بعضاً سیاسی است

و بیشتر منشأ روانشناختی و رویکرد نوستالژیک دارد. آتشی با شناختی که از مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زمان خود داشت، تلاش کرده است راه واقعی بیان درد و رنج‌ها را پیدا کند و آن‌ها را با زبانی شیوا و صریح در اشعارش انعکاس دهد. وی در اشعارش به هر دو مقوله دردهای گریزپذیر و گریزناپذیر توجه کرده است. صداقت آتشی در بیان حالات درونی خود و بیان درد و رنج بشری با نوآوری‌های زبانی همراه بوده و همین امر سبب ماندگاری اشعار او شده است. مهم‌ترین عناصر و سازکارهای القای معانی درد و رنج در شعر آتشی، پارادوکس، توازن آوایی، رنگ، نماد و اصوات و آواهاست.

### منابع

- ۱- آتشی، منوچهر. (۱۳۸۰). *اتفاق آخر*، چاپ اول، تهران: نگاه.
- ۲- ———. (۱۳۸۳ الف). *آهنگ دیگر*، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- ۳- ———. (۱۳۸۳ ب). *آواز خاک*، تهران: نگاه.
- ۴- ———. (۱۳۸۳ ج). *دیدار در فلق*، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- ۵- ———. (۱۳۸۴). *غزل‌های سورنا*، چاپ اول، تهران: نگاه.
- ۶- ———. (۱۳۸۶). *مجموعه اشعار*، ۲ جلد، چاپ اول، تهران: نگاه.
- ۷- احمدی، بابک. (۱۳۸۶). *حقیقت و زیبایی*، چاپ چهاردهم، تهران: مرکز.
- ۸- انوشه، حسن. (۱۳۷۶). *فرهنگ‌نامه‌ی ادب فارسی*، ج ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- ۹- پرین، لارنس. (۱۳۸۳). *درباره شعر*، ترجمه فاطمه راکعی، چاپ سوم، تهران: اطلاعات.
- ۱۰- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۰). *در سایه آفتاب*، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۱- تمیمی، فرخ. (۱۳۸۵). *پلنگ دره دیزاشکن*، چاپ دوم، تهران: ثالث.
- ۱۲- جورکش، پرویز. (۱۳۸۳). *بوطیقای شعر نو (نگاهی دیگر به نظریه و شعر نیمایوشیج)*، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- ۱۳- حریری، ناصر. (۱۳۷۸). *درباره هنر و ادبیات*، چاپ اول، بابل: آویشن.
- ۱۴- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۸۶). «نقد و بررسی منوچهر آتشی و اشعارش»، نامه فرهنگستان، شماره ۳۶، صص ۱۷۱-۱۵۹.
- ۱۵- یمامکاریک، ایرنا. (۱۳۸۵). *دانش‌نامه نظریات ادبی معاصر*، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ دوم، تهران: آگه.

- ۱۶- زرقانی، مهدی. (۱۳۸۳). چشم‌انداز شعر معاصر ایران، چاپ اول، انتشارات ثالث.
- ۱۷- سلایی، شهربانو. (۱۳۹۰). بررسی زبان و اندیشه شعری منوچهر آتشی، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات ۱۷-فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد.
- ۱۸- شاملو، سعید. (۱۳۷۵). **آسیب‌شناسی روانی**، چاپ ششم، تهران، انتشارات رشد.
- ۱۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۰). **صور خیال در شعر فارسی**، چاپ چهارم، تهران، آگاه.
- ۲۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). **موسیقی شعر**، تهران: آگاه.
- ۲۱- طاهری، فاطمه و میرباقری فرد، سیدعلی اصغر. (۱۳۹۰). «بررسی و تحلیل جایگاه سفر آفاقی در متون عرفانی» مجله ادب فارسی: مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره جدا، شماره ۶، شماره پیاپی ۱۹۳، صص: ۵۷-۷۲.
- ۲۲- لنگرودی، شمس. (۱۳۷۸). **تاریخ تحلیلی شعر نو**، تهران مرکز.
- ۲۳- مختاری، محمد. (۱۳۷۱). **انسان در شعر معاصر**، مشهد: توس.
- ۲۴- \_\_\_\_\_ (بی‌تا). **شاعر معاصر ایران (منوچهر آتشی)**، مشهد: توس.
- ۲۵- نیمایوشیج، نیما. (۱۳۷۱). **مجموعه کامل اشعار**، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، چاپ دوم، تهران، نگاه.
- ۲۶- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۴). **انسان و سمبول‌هایش**، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.